

فردوسی و شاهنامه

(۵)

در منظومه مقدم بر هر چیز تمایل علنی ضد تورانی چشم میخورد . این تمایل البته از موقع عقد موافقتنامه با قره خانیان ، یعنی مخصوصا از همانوقتی که منظومه ارائه گردیده بود ، دیگری بی مورد بود . بنظر ما چنین میرسد که حسبا و نسبا ترك بودن خود محمود اهمیت زیاد نداشته است . برای خدمت بسططان هم مانند هر فرمانروای دیگر ، همیشه سلسله النسب باشکوهی مهیا بود ، که او را بخاندان اساطیری یا اسلاف نامدار تاریخی ایران برساند . اصولا هم دولت غزنویان دولت ترکان نبود ، بلکه دولت فتودالی جدید ایرانی و افغانی بود با دودمان سلاطین ترك .

تمایلات ضد عربی هم کمتر از آن نیست ، بلکه در آخر منظومه بنحو فوق العاده شدید ابراز شده است . تمایلات ضد عربی مذکور ناگزیر مبدل به تمایلات ضد اسلامی میشود که بدیهی است در زمان محمود بی مورد بوده است زیرا وی از خلیفه عباسی فرمانفرمای تمام مومنین (امیرالمومنین) برای جهاد مقدس علیه کفار در هندوستان مبالغی پول دریافت مینموده است . اما شاید این تمایلات هم - عامل قطعی برای قبول نکردن منظومه نبوده است . محمود سیاستمدار بوده است ، نه مسلمان متدین و تصور میشود مسائل دین (تسنن و تشیع) بخودی خود برای او مهم نبوده است .

اما چیزی که مسلما تابع موقع و زمان نبوده عبارت است از تمایلات ملی که در مقابل قدرت مطلقه فرمانروایان ایران قرار داده شده است ، هر چند این مطلب فوراً محسوس نیست و در جنب ملیت ایرانی (ناسیونالیسم) و وفاداری بخاندان سلطنتی ایران مکتوم مانده است .

علت اساسی اختلاف شدید و اصلاح ناپذیر بین سلطان و شاعر همین

بوده است چنین تمایلی مطابق میل سامانیان هم نمیتوانسته است باشد ، ولی برای آنان در منظومه آنقدر موارد مثبت وجود داشته که می توانسته است ، موقتا مطالب متضاد اجتماعی آن اثر را تعادل بخشد و بر آنها سایه اندکند . آخر در منظومه فردوسی در جنب مطالب ظاهری ، مایه و سرچشمه باطنی ملی وجود دارد که ضبعاً با میل هر فرمانروای فتودال منایرت دارد و اساس سنطه خاندان محمود و بطور کلی فرمانروای فتودال را بدون در نظر گرفتن سیاست خارجی یاد داخلی او مورد تهدید قرار میداده و بخطر می انداخته است .

ضمناً این مسئله جالب توجه هم طرح میشود که : چرا چنان مدت مدیدی منظومه برای تقدیم بسططان محمود اصلاح میشده است ؟ آخر بدون شبهه وقت برای مصنف فوق العاده بر ارزش بوده است . شاید تاکید این مطلب که مصنف نسخه اصلاح شده جدید را مدت ده سال تهیه میکرد است ، خود موضوع را نفی میکند ؟

ما میدانیم چه چیز و چطور اضافه و تکمیل شده است اگر چه وارد کردن مطالب جدید را قابل قبول میدانیم . هر دینف با افزودن مطالب تازه حذف برخی از مضلب سابق هم ممکن بوده است . ولی این موضوع مورد تردید نیست که : برای تقدیم به محمود لازم بوده است که منظومه از نو تنظیم یابد ، این کار هم عبارت از این بوده است که قطعه اهداء تعویض یا قطعه جدید برای اهداء نوشته شود ، چنانکه معمولاً در موقع اهداء دیوان اشعار متداول است ، زیرا متن دیوان تغییر نا پذیر میماند . در قطعه اهداء منظومه حماسی بزرگ که باید قسمت ب قسمت خوانده میشد ، اهداء کلی کافی نبود . گذشته از اینکه لازم بود در تمام منظومه مدیحه های شکل و ترکیب دهنده پراکنده شود (که بهمین مناسبت ما شاهکار لیریکی مانند « باد گار » در آن می یابیم) ، همچنین ضرورت داشته که بسیاری از مطالبی که ممکن بوده است بنظر محمود نا مطبوع بیاید (ذکر و بلاخص مدح سامانیان و رجال دوران آنان) حذف گردد . بالاخره ، لازم بوده است تمام آن منظومه را مجدداً با کنویس و جلد کنند ، یعنی بشکل کتاب در آورند ، آنهم نه بشکل یک جلد کتاب بلکه چند جلد (بطوریکه منابع اطلاع میدهند ، هفت جلد) . تمام این کارها گذشته از اینکه مدتی وقت لازم داشت ، مستلزم صرف مال هم بود که شاید ، بلکه باید کم میبوده است .

باید شاعر در صدد تهیه اعتبار و جلب پشتیبانی اشخاص تازه بر میامده است که آنها با اطمینان به مزایا و محاسن مسلم هنری و مجلل و جالب بودن اثر مذکور میتوانند و مایل میشوند اند خطر کنند. برای این میگوئیم خطر کردن که واسطه بودن در چنین امری، هم فریبنده و هم خطرناک بوده است زیرا هنوز معلوم نبوده است که منظومه مذکور چگونه تلقی و پذیرفته خواهد شد.

در نتیجه افسانه شایع در باره شاعر آزرده و سلطان مورد اهانت واقع شده هم افسانه‌ای که حتی در قدیمیترین منابع جایگزین شرح حال واقعی فردوسی شده، اقامت فردوسی در غزنه و اختلاف او با سلطان محمود هم روشن و معدوم شده و هم مجهول و مبهم مانده است. چند کلمه هم دربارهٔ هجوی بگوئیم که برای سلطان غزنه سخت‌موهن بوده است.

بطور کلی بدون تکذیب امکان هر نوع هجوی میتوان بطور قطعی گفت که هجو سلطان محمود بعنوان مدرك واقعی شرح زندگی فردوسی وجود نداشته و نمیتوانسته است وجود داشته باشد.

با اطمینان مبتنی بر تمام دلایل میتوان اطمینان داشت که منظومه فردوسی در غزنه قبول نشده و بنا بر این مطابق نظر و امیدواری شاعر، صلهٔ آن پرداخت نشده است.

سپس، بعد از فرار از غزنه در شرح زندگی فردوسی «سالمهای سفر و بیابانگردی» او شروع میشود. باید صریح گفت: در بارهٔ این دوره ما هیچگونه اطلاع موثقی نداریم. آخر حتی مولف چهارمقاله خود نیز از تنویر آن دوره اظهار عجز کرده و چون هیچ چیز دیگر در دسترس نداشته، مجبور شده است افسانه را با تمام اختلافات و تضاد و مطالب یافهٔ آن ذکر کند. برای اینکه بنحوی آخرین صفحهٔ شرح زندگی فردوسی را که وجود ندارد پر کنیم مطالبی را که در چهارمقاله ذکر شده است، در اینجا میآوریم.

بنا بر این: فردوسی از غزنه فرار میکند تا خود را از خشم محمود نجات بدهد (هجویه برای او فرستاده شده؟ آیا رسانده شده؟) شش ماه شاعر در هرات پنهان میشود (در خانهٔ پدر ازرقی شاعر). نزد یکی از رجال و امیران نامی محمود، یعنی اسپهبد شهریار (ابن شروین که عتبی مورخ درباری محمود، نام او را بعنوان یکی از نزدیکان قابوس

روشمگیر زیاد ذکر کرده است) پناه می یابد و میخواهد شامنامه را بار
 اهداء کند (اهداء آنرا تغییر بدهد) . شهریار بسا و میگوید : ... هنوز
 کتاب تو را به محمود نداده اند... وقتی که بخواند خواهد فهمید و بارزش
 آن پی خواهد برد... اما هجویه تو را من میخرم ». فردوسی هجویه را
 ناپسند کرد ، ولی شش بیت از آن بدست نظامی عروضی رسیده است و او
 آنرا ذکر کرده است. در عین حال از متن چهار مقاله واضح است که بدست
 سلطان محمود نرسیده است ، زیرا فردوسی هنوز در زمان حیات سلطان
 محمود توانسته است به طوس برگردد .

دنبال سخنان مولف «چهار مقاله» را میگیریم . شاعر پیر ، از ترس ،
 بفرار خود بسمت غرب بحدود ملوک آل بویه (که تحت سلطه سلطان غزنوی
 نبودند !) می رود ، یعنی شاید نزد بهاء الدوله و یا (بعد از سال ۱۰۱۲) نزد
 فرزند او سلطان الدوله می رود . فردوسی در آنجا ، در عراق ، به ترغیب
 یکی از رجان درباری بنام موفق ، منظومه ای طبق اساطیر قرآنی بمضمون
 « یوسف و زلیخا » که جنبه مذهبی دارد تصنیف میکند ، و در آن اظهار
 تأسف مینماید ، که عمر خود را صرف مدح و ستودن کفار : رستم ، اسفندیار
 و دیگران کرده است ، یعنی شاهنامه را طرد و از آن استنکاف میکند .
 (افسانه در اینجا ، همچنین حاکی از سفر فردوسی نزد « اسیر آل بویه »
 یعنی خلیفه میباشد) . لیکن باز فردوسی بشهر طوس زادگاه خود ، که
 جزو حدود و ثنور سلطان محمود است و بطوریکه نظامی عروضی از قول
 معزی (امیر معزی) شاعر نقل میکند سلطان حتی پاداش موعود را برای
 وی میفرستد . لیکن این پاداش دیر میرسد ، فردوسی دیگر زنده نیست
 و دختر شاعر هم « هدیه سلطان پشیمان » را رد میکند و آن طلاها را
 برای ساختن کاروانسرای در راه از طوس به بلخ میدهد « نظامی عروضی
 خود آن را با ظرا دیده است . مولف مذکور تاریخ فوت شاعر را اطلاع
 نمیدهد .

هیچ دلیل و اساسی وجود ندارد که به مولف « چهارمقاله » اعتماد
 ننمائیم ، لیکن خود او که صد سال بعد از مرگ فردوسی در شهر زادگاه
 او بوده است ، پس از زیارت مدفن وی ، بقراز معلوم ، پایه و اساس متقنی
 برای داستانسرایی مربوط و تقاعد کننده نداشته ، بلکه فقط آنچه را که
 پیران طوس « بخاطر سپرده بوده اند » تکرار کرده است .
 بنظر ما چنین میرسد که در حکایت مربوط به دوره گردیهای فردوسی

قطعات افسانه‌ها با ذراتی از حقایق واقعی آمیخته شده است، ولی بعد از گذشتن بیش از هزار سال تفکیک صحیح از سقیم سیار دشوار است. مثلاً اقامت فردوسی نزد پادشاهان طبرستان و در اصفهان کاملاً ممکن پذیرفته شده، همین‌طور هم نزد آل بویه فارس؛ رفتن به عراق و شاید هم تالیف «یوسف و زلیخا» کمتر قابل قبول بنظر میرسد، اما بید هم نیست. لیکن تمام این مطالب چنین بنظر میرسد که ممکن بوده قبل از آغاز کار روی نسخه دوم شاهنامه محمودی واقع شده باشد. شاعر بسیار کهنسال (آخرتدگری راجع بسن او «نزدیک به هشتاد سال» وجود درند) بد از عدم موفقیت و شکست تردید ناپذیر منظومه خود در غزنه در طوس مانده ولی بطوریکه افسانه حاکی است در تمام ایران سفر برداخت.

بنظر ما وضع مادی فردوسی در سالهای آخر نسبتاً مناسب و ثابت بوده است (یعنی در هر صورت نسبت بنور آشفته‌گی و ویرانی مشخص نبودن حکومت از ۹۹۰ بعد اینطور بوده است). آخر افسانه هم برداختن پادشاه زحمت و کار فردوسی را انکار نمیکند، و لیسوا اینکه حاکی از این است که بجای طلا نقره داده شده بود. کم ارزش گزین و عملاً نپذیرفتن منظومه فردوسی در دربار غزنوی - حقیقت مسلمی است، که قابل تردید نیست، ولی «پادشاه ناچیز» در هر صورت دریافت نده بود و هر قدر هم که برای حفظ اساس افسانه خواسته‌اند چنین وانمود کنند، ممکن نبوده است رد بشود. بنابر این شاعر مزبور دارای مقدار شخصی وسیله معاش شده است. آخر او، بقرار معلوم، ملک دهگانی خود را در نزدیکی طوس حفظ نموده بوده است (نظامی عروضی میگوید که شاعر، خارج از گورستان مسلمین، بعنوان شیعه مرتد از نظر روحانیون سنی محلی، در ملک خودش بخلک سپرده شده است). امکان هدیه اضافی سلطان هم، بشرط اینکه هجوی وجود نمیداشت و قطع رابطه می‌هم که منجر بفرار بعدی شاعر از غزنه میشد نمیبود، بعید نبوده است.

دلایلی وجود دارد که میتوان وجود رفتار دوگانه را نسبت به شاهنامه و مولف آن حدس زد. از یکطرف عدم امکان اذعان نمودن به استادی و مهارت عالی مولف و مزایای فوق العاده قابل تحسین جمال پندانه منظومه و از طرف دیگر نامطبوع بودن بطل سیاسی بوده است. مزایای هنری فقط عدم انطباق باطنی منظومه را باخط مشی سیاسی محمود، با اساس

مملکت‌داری غزنویان بیشتر شدت و حدت میداده است ضمناً، وقایع و حوادث تصادفی هم (دسیسه‌های درباری و امثال آن) وجود داشته که بتجوی از انجا، تمام آنچه را بوقوع پیوسته تعیین نموده است.

فردوسی در طوس مرده، ولی کی؟ وقتی که حتی مولف چهارمقاله ندانسته است، پس که درست میدانند؛ ولی دولتشاه در تذکره خود سال ۴۱۱ هجری (۱۰۲۰-۱۰۲۱ میلادی) را ذکر میکند. تاریخ‌های دیگر دیرتر از آن را هم می‌آورند (سال ۴۱۶ هجری یعنی سال‌های ۱۰۲۵-۱۰۲۶ میلادی).

بقرار معلوم فردوسی چند سالی بعد از آنکه سرنوشت منظومه‌اش در غزنه تعیین گردید، یعنی بعد از سالهای ۱۰۱۲-۱۰۱۳ در گذشته و فوت او مشکل دیرتر از سالی که دولتشاه ذکر نموده است بوده ولی در این صورت قبل از مرگ سلطان محمود در سال ۱۰۳۰ بوقوع پیوسته است.

در نتیجه، قدری بعقب برگشته يك مطلب را که اهمیت اصولی دارد تاکید مینمایم. طبق مفاد افسانه، فردوسی بعد از شاهنامه منظومه رومانتیک «یوسف و زلیخا» را بوجود آورده است. عجزاً فرض کنیم که فردوسی واقعاً مولف این منظومه جدید بوده است. در آن منظومه ما اشاراتی مبنی بر اخصاص منظومه به ملوک غربی ایران - یعنی آل بویه - توأم با «طرد و استکاف از شاهنامه» که بر همه معلوم است مشاهده مینمایم. این مهمترین حقیقت شرح حالی است: فردوسی گوئی «هر چه را که پرستش میکرد سوزانده بود»؛ تمام این مطالب هم در قالب عادی «درسم و سنت» عرضه میشد، بدین معنی که فردوسی بعد از قهر از سلطان از غزنه فرار میکند و از ترس هلاک به طبرستان، از آنجا هم به مملکت آل بویه، یعنی بخارج از حدود و نفوذ سلطان محمود میرود، از شاهنامه استنکاف میکند و تبری میجوید و «احسن القصص» (۴۶) را تصنیف میکند و بعد به طوس شهر زاد گاهش برگشته در آنجا، قبل از رسیدن هدیه «سلطان بشیمان» میمیرد.

در همین مورد باید تا آخر منطقی بود. اگر فردوسی منظومه جدیدی تصنیف نموده است؛ پس «یوسف و زلیخا» هم مثل «شاهنامه» منبع اولیه

(۴۶) «بهترین داستانها»، که در قرآن حکایت شده - «احسن القصص» - در قرآن (سوره ۱۲ یوسف) داستان کتاب عتیق (توراة) در باره «یوسف زیبا» چنین نامیده شده و اساس مضمونی آن منظومه است.

است. در اینصورت هم اقامت فردوسی در عراق و «تبری جستن» او در حدود سالهای ۹۹۴-۹۹۶ یعنی قبل از رفتن به غزنه، بیش از شروع بکار برای تهیه نسخه دوم شاهنامه برای محمود و در هر صورت قبل از اتمام آن در ۱۰۱۰ بوده است. بنابراین، از حیث ماهیت، تمام داستان «فرار» و «تیبابان گردی شاعر از ترس» منتفی است. آخر او دو دفعه که به عراق نرفته است!

در سال ۱۹۲۱ در صفحات مجله ابرانی: کاوه ۳ در يك سلسله مقالات مربوط با دییات دوران بدوی ملوک الطوائف (فارسی جدید) ایران و بخصوص شاهنامه، نویسنده آن مقالات که در آن زمان مجهول بود (۱) متن منظومه «یوسف و زلیخا» را تا آخر از لحاظ منطبق بعنوان منبع اصلی مورد استفاده قرار داده بود (بدون اینکه مولف بودن فردوسی را مورد تردید و شک قرار بدهد)، و بطرز کاملاً متقاعد کننده مبرهن نموده بود، که فردوسی ممکن بوده به زموق، مذکور در مقدمه بعنوان واسطه و حامی قضا در اواسط ده ساله آخر سده دهم مراجعه کرده باشد.

اهمیت مسئله برای تنظیم شرح حال فردوسی کاملاً معلوم است. متأسفانه در مطبوعات روسی شوروی، باستان‌شنای مقاله پرفسور ك. ای. چایکین در مجموعه «خاور» بین اندیشه‌ها انعکاس نیافته است. مسافرت شاعر به عراق طبق رسوم قدیم، عیناً مثل افسانه، به سالهای آخر عمر فردوسی (بعد از فرار از غزنه) نسبت داده شده است.

بنظر ما چنین میرسد، که اعم از اینکه فردوسی را مولف منظومه «یوسف و زلیخا» بدانیم یا ندانیم، مسئله امکان سفرهای فردوسی بعد از قطع رابطه با غزنه باید بطرز منفی حل شود، بعبارت دیگر، اگر هم فردوسی بطرف غرب سفر کرده است، قدر مسلم این است که قبل از کار او روی نسخه دوم «شاهنامه» (که بنظر ما نسخه آخر آن است) - یعنی نسخه مخصوص محمود بوده است.

تحلیل این مسئله، که فردوسی چه وقت در عراق بوده، قبل یا بعد از غزنه، برای مقصود ما خیلی اهمیت دارد. کوشش میکنیم نظریه تقی زاده

(۱) - مقالاتی، که در سال ۱۹۲۱ دارای امضای مستعار «محصل»

بود، در سال ۱۹۳۴ مجدداً در مجموعه جشن هزاره تولد فردوسی بچاپ رسید و نام کامل نویسنده آن: تقی زاده در آن ذکر شده بود.

وك . ای . چایکین را در باره انامت فردوسی در عراق از سال ۹۹۵ بعد ، نه بعد از سال ۱۰۱۰ (سده یازدهم) درست درك کنیم .

این مطلب را بخاطر می آوریم که: فردوسی منظومه خود را در سالهای ۹۸۴-۹۹۴ (نسخه اول) در موقعی خاتمه داده است که اوضاع در خاور و مخصوصاً در خراسان طوری شده بود که برای عملی کردن نقشه های « بهره بردن » از منظومه فوق العاده نامساعد بود ، و حال آنکه این امر برای آن شاعر که پیر میشد و تنها مانده ، فرزند و دوستان حامی خود را از دست داده بود ، اهمیت حیاتی داشت . آخر مخصوصاً در آن سالها سرنوشت میاسی ایران و آسیای میانه (مساراءالنهر) تعیین میگردید ، ولی هنوز بطور قطعی تعیین نشده بود .

در مقابل فردوسی ناگزیر باید يك مسئله نچهار عرض وجود میکرد که : منظومه خود را چه بکنند (مفهوم آنها این بود که بعد چطور بزندگی ادامه بدهد ؟) کاملاً امکان دارد که شاعر مجبور شده باشد میهن خود را ترك کند ، ولی این کار هم بر حدت و دشواری وضع او میافزوده است . (دنباله دارد)

در انجمن فرهنگی ایران و شوروی

بمناسبت یکصد و بیستمین سال تولد آهنگساز مشهور روس پ. ای . چایکوفسکی مجلسی در تاریخ ۲۰ اردیبهشت در تالار انجمن تشکیل شد که اعضای انجمن و عده ای از دوستان هنر و موسیقی در آن شرکت کرده بودند . نخست آقای ایرج گل سرخی خطابه جالبی راجع بشرح حال و آثار چایکوفسکی ایراد نمودند سپس چند حلقه فیلم از آثار چایکوفسکی مانند نمونه های از باله دریاچه قو و اپراهای او نشان داده شد که بسیار جالب بود .

آقای گل سرخی که از جوانان هنرمند این کشور است علاوه برداشتن مدارك هنری در سال گذشته برای مطالعاتی که در باره موسیقی فولکور ایران بعمل آورده از آکادمی رم بدریافت جایزه مخصوص نائل آمده است . نامبرده همواره با انجمن ما همکاری نزدیک داشته و در معرفی هنرمندان با ارزش و دادن کنسرت در سالن انجمن صمیمانه کوشش کرده که موجب کمال سپاسگزار است .